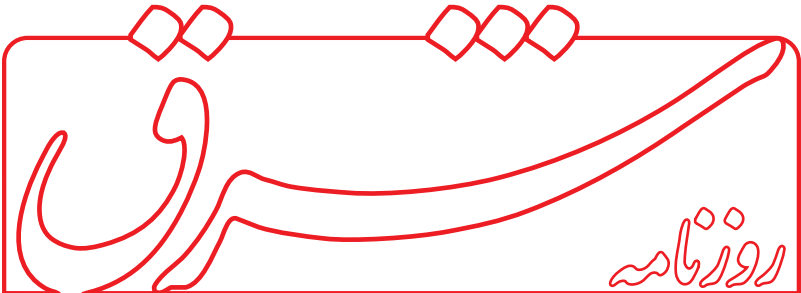




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرزواتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲، ۸۸۸۸۰۷۱۹، ۸۸۶۵۸۵۷۵
تلفن: ۶۶۱۸۲۱۳۰-۵
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
چاپ: نشر روزتاب
www.sharhnewspaper.ir

تهران: اذان ظهر ۱۱:۴۸ اذان مغرب ۱۷:۲۱ اذان صبح فردا ۵:۰۹ طلوع آفتاب ۶:۳۵



چهارشنبه ۱۸ آبان ۱۳۹۰ | ۱۲ ذی‌الحجه ۱۴۳۲ | ۹ نوامبر ۲۰۱۱ | سال نهم | شماره پیاپی ۱۲۸۹ | شماره ۴۶۵ دوره جدید | ۲۰ صفحه

رابرت دنیر و بزرگ‌ترین کلاهبردار آمریکا

رابرت دنیر و فیلم زندگی «برنی ماندوف» متهم به کلاهبرداری چندمیلیاردی بازی خواهد کرد این فیلم که تهیه‌کنندگی آن را نیز رابرت دنیر و برعهده خواهد داشت، درباره «برنی ماندوف» است که پس از کلاهبرداری ۴۱ میلیارددلاری از هزاران سرمایه‌گذار در آمریکا، اکنون در زندان به سر می‌برد. به گزارش روزنامه لس‌آنجلس تایمز، این فیلم بر اساس کتابی با نام «جادوی دروغ: برنی ماندوف و مرگ حقیقت» مقابل دوربین خواهد رفت. «دنیر» در پروژه دیگری قرار است در فیلم «کم‌دین» به کارگردانی شون پین بازی کند.



دیده بان

روایتی از روز خاک‌سپاری «مهدی سحابی»

دلم دو بار سوخت

ابراهیم حقیقی



ششی که در زیرنویس صفحه اخبار یکی از کانال‌های فارسی‌زبان تلویزیون‌های ماهواره‌ای خبر رفتن مهدی سحابی را خواندم، اشک و پریشانی امانم را برید تا فردا که دوستان یک‌یک به دلجویی سراغ یکدیگر را گرفتیم، وقتی که قرار شد با اجازه خانوادهاش او را در قطعه هنرمندان به خاک بسپاریم، چون من در هیات‌مدیره انجمن طراحان گرافیک بودم درخواستی به معاونت هنری ارشاد نوشتم اما آقای متصدی این منظور اعلام کرد که نام مهدی سحابی در فهرست هنرمندان او وجود ندارد.

مترجمی که جایزه بهترین ترجمه کتاب سال را گرفته بود و نقاشی که چندین نمایشگاه فردی و جمعی در این ملک برگزار کرده و شهرت اجتماعی نیز داشت، در فهرست ایشان وجود نداشت، یعنی او به هنرمند بودن رسمیت نداشت. بالاخره با راه‌های معمول یافتن مدیران و روسا کار ختم شد، اما دلم دو بار سوخت. یکی از رفتن مهدی، دیگری از قدر ناشناسی مدیران موقت دولتی.

چهارشنبه‌خوابی

شش یادداشت برای هزاره بعدی

بهاره رهنما



شش یادداشت برای هزاره بعدی عنوان مجموعه مقالاتی است از «اینالو کالوینو» که به‌مثابه وصیت‌نامه ادبی او تلقی می‌شود. کالوینو این مقالات را برای ایراد سخنرانی در دانشگاه هاروارد آماده کرده اما درست شب قبل از پرواز بر اثر سکته درگذشت.

به پیدا شدن کتاب‌ها سر راه سرنوشت اعتقاد بسیاری دارم، شب است و تا صبح سر صحنه فیلمی هستم که قرار است برای چند روز بعد برای ادامه‌اش به شمال برویم. در فکر این هستم که برای این یک هفته کدام‌یک از کتاب‌هایی را که در نوبت خواندن دارم با خود ببرم که روی میز گریم این کتاب را می‌بینم مال یکی از همکاران است اجازه می‌گیرم و نگاهش می‌کنم. اسم کالوینو نویسنده کتاب اگر شیی از شب‌های زمستان مسافری و این بار هم نام مترجم که خاتم لیلی گلستان است معتقدم می‌کند که باید همان شب شروع به خواندنش کنم. مدت‌هاست که موقع نوشتن به کلمه‌ها وسواس دارم به انتخاب یک کلمه میان چندین کلمه هم‌معنایش و چندماتش در جمله و اینکه هر کلمه چطور می‌تواند با معنی یکسان با چندین کلمه مشابه دیگر روح و حس بسیار متفاوتی را در خواننده برانگیزد. به جلدوی کلمات ایمان دارم چه وقتی می‌نویسم چه وقتی از میان چندین واژه برمی‌گزینم.شان تا به عزیزی خطایش کنم و تاثیر این جادو را در چشم‌های او ببینم و این کتاب مثل کتابی کلیدی را هر فلفلسر رزمز و جادوی کلمه را برایم باز می‌کند و می‌آموزد که این وسواس در انتخاب کلمات چه وسواس بجا و درستی است. شاید خواندن کتاب بیشتر برای مخاطب حرفه‌ای‌تر و اصولاً اهل فن مناسب‌تر باشد اما برای همه کسانی که داستان‌های غریب و بدیع کالوینو را هم خوانده‌اند، خالی از لطف نیست که با این کلمات و تفکرات نهایی نویسنده محبوب‌شان آشنا شوند. گرچه آشنایی با دنیای اسطوره به دلیل مثال‌های مختلف کتاب از جهان اسطوره به خواش و فهم بهتر این یادداشت‌ها کمک می‌کند اما اگر هم آن آشنایی در کار نباشد، بی‌شک خواندن این اثر شما را به شناخت و آشنایی با جهان اسطوره سوق خواهد داد. ساختار نظام‌مند ذهن آرشیتکت کالوینو بی‌شک شما را با جهان متفاوتی از نوشتن روبه‌رو خواهد کرد. به گمانم برای نویسندگان جوان این شش یادداشت می‌تواند در زمره کتاب‌های مرجع پالیتی‌شان قرار بگیرد و باز هم باید به ترجمه بسیار روان خاتم گلستان اشاره کرد که بی‌شک به خاطر نوع مطالب عنوان‌شده کار بسیار دقیق و سختی بوده.

برش از اخبار

ارکستر مجلسی مهستان در تالار رودکی

ارکستر مجلسی مهستان ۱۹ و ۲۰ آبان راهبری حمیدرضا دبیارز، مدرس موسیقی دانشگاه هنر، در تالار رودکی تهران به اجرای برنامه خواهد پرداخت. در این اجرا که از ساعت ۲۱ هر شب آغاز می‌شود قطعات آواری ساخته فراز خاخری، پیانیست و سرپرست ارکستر، بر روی اشعاری از نیمایوشیج، مهدی‌آخون‌الثالث، فردین‌مشیری، فردین توللی، گلچین گیلانی، ساحل صالحی و دیگر شاعران معاصر با خوانندگی محسن فتحی اجرا خواهد شد.



هادی حیدری

cartoononline.persianblog.ir



کارتون‌خواب

کلبه مشاییر

گوته؛ پسر فرانکفورتی

نوشین پیروز

تابلوه‌های نقاشی، وسایل تحریر گوته، قلم‌ها، میز تحریرش و کتاب‌های دست‌نویس او همان‌طور که بوده و به همان شکل حفظ شود. خانه روشن است. همه جانورانی است. خانه چهار طبقه دارد و از آشپزخانه گرفته تا کتاب‌های

کتابخانه، همه چیز را با دقت نگه داشته‌اند. ششیدن صدای قدم‌ها روی کف چوبی واکس‌خورده، بسیار لذت‌بخش است. میز تحریر گوته را طوری چیده‌اند که انگار او همین چند لحظه پیش کتابی را خوانده، پیش آمده را به تماشای خانه و موزه «یوهان ولفگانگ فون گوته» در مرکز شهر فرانکفورت تبدیل کرد. خانه‌ای که گوته در آن متولد شد، در مرکز قدیمی شهر فرانکفورت (مثل اکثر محله‌های قدیمی باقیمانده در اروپا) در کوچه‌ای که با سنگ فرش شده، واقع است. دیدن خانه با پنجره‌های فراوان و سبک معماری آن تائیدی بر آن است که گوته در خانواده‌ای ثروتمند به دنیا آمده و بزرگ شده است. جایی که گوته

خدا رفتگان همه را بیمارداراگر چه‌سال‌هاست که پدر بزرگم عمرش را به شما داده است، اما روزی نیست که پادی از او نکتم. او اعتقاد داشت که «همه شانس می‌آورند، اما تنها خوش‌شانس‌ها از آن استفاده می‌کنند!» امروز که در فردگاه فرانکفورت



(آلمان) اعلام شد به علت بدی هوا پرواز چند ساعت تأخیر دارد، قبل از آنکه به شانس بد خود لعنت بفرستم، سعی کردم از موقعیت پیش‌آمده به بهترین نحو ممکن استفاده کنم؛ بدین‌ترتیب بدشانشی بدی هوا و تأخیر پیش‌آمده را به تماشای خانه و موزه «یوهان ولفگانگ فون گوته» در مرکز شهر



او را می‌بینم که با قلم و دوات، روی کاغذ زردشده‌ای با جوهر سیاه‌رنگ نوشته شده: «دوست من! گذشته‌ها کتابی مهروموم شده است. (فاوست)»

وقت رفتن از خانه گرم و آرام و زیبای گوته در یک روز سرد و برفی است. مثل دیدار از دوست عزیزی در شهری دیگر، وقت به‌سرعت گذشت. در راه بازگشت به فردگاه یاد این جمله از گوته افتادم که می‌گوید: «ما همیشه وقت کافی داریم، به شرط آنکه شکل اصلی و اصل خود مرمت و بازسازی شده است. سعی شده تا جای ممکن همه چیز مثل



با وجودی که این خانه در طول زمان دست‌خوش تغییرات زیادی شده و حتی در زمان جنگ جهانی دوم دچار آسیب زیادی شده، اما هر بار به شکل اصلی و اصل خود مرمت و بازسازی شده است. سعی شده تا جای ممکن همه چیز مثل

بزرگداشتی خودمانی در دومین سال فقدان «مهدی سحابی»

نوبت که به ما برسد مرگ ور می‌افتد

پوری سوری

نخستین سخنران این بزرگداشت جواد مجابی بود که از اهمیت سحابی مترجم و تأثیرش بر فضای فرهنگی کشور سخن گفت. حضوری که با ترجمه اثر مهم «در جست‌وجوی زمان از دست رفته» مارسل پروست یگانگی یافت و از او نمادی ساخت از نظم کاری و دقت و وسواس آمیخته به هنر، که تلفیق این سه‌وا را به یکی از مهم‌ترین و ماندگارترین مترجمان ایرانی بدل کرد. دیگر سخنرانان مراسم علی‌اصغر قرباغی، اهمیت مهدی سحابی را در شخصیت رنسانسی او بر شمرد و از مهدی سحابی پرشوری پرده برداشت که آرام نمی‌گرفت و تا آخرین روزهای عمرش دست به کارهای تازه‌ای می‌زد که به گفته قرباغی یکی از آخرین بخت‌آزمایی‌های هنرمند فقید آموختن سه‌تار بود. آخرین سخنران هم مردمی بود از جنس خود مهدی سحابی. مترجمی صاحب‌نام که در ابتدای سخنانش تأکید کرد که آنقدر به ترجمه «مزدک» سیماشکو که سحابی آن را در ابتدای انقلاب با نام مستعار «سهراب دهخدا» به فارسی برگردانده بود علاقه داشته که آن را در همان سال‌ها از سر شده. اسدالله امرایی در بخش دیگری از سخنانش گفت: سحابی نمرده است و حضور همه دوستان و علاقه‌مندان به او در کنار آثار به جا مانده از او، یعنی سحابی زنده است و حیانت ادامه دارد. امرایی با جمله‌ای از سحابی، سخنانش و مراسم بزرگداشت را به پایان برد، او گفت: سحابی راست گفته، نوبت که به ما برسد، مرگ ور می‌افتد.

درست یک شب قبل از پرف نو اتفاق افتاد. سحابی‌ها آسمان شهر را و زمینش را تنگ در آغوش گرفته بودند و بارانی که از حوالی عصر شدت گرفته بود بر تن تهران می‌بارید. حتما می‌دانید «سحابی» در فرهنگ لغت مردمان ما چند دسته است. گروهی سحابی آسمان هستند که عصری پاییزی را معنا می‌دهند چون ابرهای باران‌زای این روزها، گروهی سحابی زمین‌اند که دین و هنر و انسان را هم معنایند. غروب دوشنبه‌ای که گذشت: تهران، هر دو معنا را با هم داشت. ابر را که گفتیم می‌بارید از سویی و از جانب دیگر سحابی زمین هم تجسد یافته بود و به هیات آثار و دوستان و علاقه‌مندان «مهدی سحابی» در گالری آریا قدم می‌زد. روز روز مانده به دومین سالروز درگذشت سحابی هنر ایران، که آمیزه‌ای از هنرهای ترجمه و داستان‌نویسی و نقاشی و مجسمه‌سازی بود، گروه کثیری از دوستان و همراهان و علاقه‌مندان این هنرمند بزرگ، زیر سقفی گرد آمده بودند که بیش از ۴۰ اثر این هنرمند در حوزه هنرهای تجسمی فراهم آورده بود. در میان حاضران در مراسم چهره‌های آشنای زیادی چون جواد مجابی، ابراهیم حقیقی، اسدالله امرایی، علیرضا رضانی، علی‌اصغر قرباغی، حجت‌الله شکیده، مهدید میرمعزی، نالستین مجابی و همسر زنده‌یاد سحابی حضور داشتند و در کنار آثار این هنرمند فقید از او اهمیت حضورش در فضای هنر ایران سخن گفتند.

مرگ مولف

سحابی، که زمانش از دست رفت



جواد مجابی

مضمحل‌شده» جاسازی نکرده و این کارها استعاری و تمثیلی نیست. او در پی کشف و ارزیابی زیبایی در امور روزآل پابنده روزانه است و این اسقاطی‌ها همان قدر تناسب و زیبایی ذاتی و عرضی دارند که اصل صنعتی تمیز نخستین‌شان.

بعدها که صورت‌کهای برساخته‌اش در انواع شکل‌ها به صورت لپیده و معوج پدیدار شدند، دیده شد که «پایبه ماشه»هاش دنباله همان اسقاطی‌ها و دورریزهای روزانه بود. از هر چیز دم‌دستی از شانه تخم‌مرغ گرفته تا شانه چوبی قزوین و جمیع کفش و خرد و ریزهای خانگی، او اثری هنری و توجه برانگیز پدیدار می‌کرد. بعد نوبت ابزارهایی رسید که در یاد و آفتاب و باران ترک می‌خورند و تغییر شکل می‌دهند تا تراشه‌های اتفاقی آنها ترکیب بشوند با ابزارهای آشنای دور و بر که از گردونه استفاده روزانه خارج می‌شوند و نیازمند حیاتی دیگرگون از سوی چشم و دست استاد هستند. دنبایی از پرندگان چوبی مختلف ساخته می‌شد و علت وجودی این منطق الطیر جدید، جست‌وجوی کشف زیبایی در حاشیه زندگی خودمان بود که ولنگارانه از آن غافل بوده‌ایم. اگرچه این نگارش، اکنون و اینجا بی‌نیود اما به اهتمام عاشقانه بی‌ادای سازنده‌شان اینجا بی‌نی می‌شد.

سحابی ما را به درست دیدن و دقیق نگریستن و می‌داشت و این آفرینه‌های تجسم‌اش چندان دور از هدف فعالیت‌های ادبی‌اش نبود. در هر حال فروتنانه، شور زستن در متن زیبایی و ادراک عمیق تر اجتماعی را با ما در میان می‌نهاد. باور داشت می‌توانیم با هم به درک درست‌تری از هستی برسیم.



انتشار ترجمه مزدک با اسم مستعار سهراب دهخدا حجم عظیم برگردان‌های ادبی را به ملتش تقدیم کند. مجله‌به به کار روزنامه‌نویسی می‌پرداخت. در کپهان قبل از ۵۷ دبیر بخش اخبار و مقالات خارجی بود و بعدها با انتشار «کیهان آزاد» مدتی کوتاه به فعالیت مستقل مطبوعاتی ور کرد. سپس با نظم و دقتی شایسته در جمع نویسندگان نشریه «هنعت حمل و نقل» و «پیام امروز» مقالات و ترجمه‌هایش را ارایه کرد که خود ضلعی از منشور فعالیت‌های درخشان او را نمایان می‌سازد. نوشتن رمان «آگاهان سیلاب» گونه‌ای دیگر از خلاقیت قلمی اوست که تجارب نقاشانه‌اش در ساختار اثر و عبارات کتاب مشهود بود. مدتی نیز عکاسی کرد، نوعی فتومونتاز فراواقع‌با مضامین زندگی روزانه، به‌عنوان رنگ تفریح بین دو نوع فعالیت ذهنی برای خانه کوچکش نیمکت و میز با طرح و رنگ‌های خاص قدیمی نما می‌ساخت. شاید از همین کارهای بدی تفتن‌آمیز بوده که تجربه ساختن مجسمه‌های چوب‌اش شکل گرفته است.

همان قدر که سحابی در عرصه نوشتن مترجمی قدرآل و نویسنده‌ای نوگراست در زمینه نقاشی و مجسمه‌سازی ایران نیز هنرمندی شناخته و تحسین‌شده است. پس از کوشش ناموفق در زمینه تئاتر و سینما، او نقاشی را به‌عنوان زمینه‌ای مناسب برای فعالیت‌های ریاضانشانداش برگزید. چند نمایشگاه از تابلوه‌ای «اسکلت ماشین‌ها» برگزار کرد که در آنها به بازنمایی اکسپرسیونستی خودروه‌ای تصادفی و وراقی پرداخته بود. غالب این آثار نوعی زوال زیبایی پیشین و انهدام ساختاری سنجیده را نمایان می‌کرد اما نقاش از بس پیام‌های هنری/اجتماعی مدعیان را مبتذل می‌یافت، به‌جد می‌گفت که هیچ پیامی را در آن «فضای

یادمان

«سحابی» هنر مندی شادخو بود

محمود دولت‌آبادی



زنده‌یاد «مهدی سحابی» در نخستین برخورد، یک انسان پسندیده بود؛ بسیار خوش‌خلق، خوش‌رو، بدون تظاهر و با شخصیتی به غایت متعادل.

او بسیار آرام به نظر می‌رسید و هرگز ندیده بودم که روی مساله‌ای با کسی احتجاج کند و این نشان می‌داد که او کار خودش را با نظم خاصی در احوال و عوالم خودش انجام می‌دهد.

همین نظم و تعادل بود که سه او امکان داد با بینش عمیقی که داشت، یکی از سه کتاب بزرگ نیمه اول قرن بیستم را که اثر «مارسل پروست» فرانسوی بود و در کنار کتاب‌های موزیل و جویس قرار داشت، ترجمه کند.

او به جنبه‌های دیگر هم می‌پرداخت. عمدتا نقاشی می‌کرد و هر بار که به بهانه نمایشگاهش آثارش را می‌دیدم، احساس خوشایندی داشتم؛ از نوع نگاه و بینش او در هنر که آمیخته با جنبه‌هایی از شادخویی و امید بود.

او در عین حال تعداد زیادی دوست خوب داشت که غالباً او را در کنار این دوستانش می‌دیدم. در حافظه من آقای سحابی یک شخصیت مقبول است.

از مستندساز

سینمای مستند و مرغ همسایه

مرتضی شاملی



چندی پیش در خبرها بود که وزارت ارشاد «هایکل مور»، مستندساز منتقد آمریکایی را به جشنواره «سینما حقیقت» دعوت کرده است. البته چه بهتر که جشنواره مهمانان صاحب نام و مطرحی همچون او داشته باشد. اما جدای از اینکه او بتواند بیاید یا نه که چنین تردیدی از همان اول هم پیش آمد، باید دید اصولاً دعوت از این فیلمساز روی چه حسایی بوده است؟! آیا روی این حساب که او مستندساز منتقد و صریح و بی‌پروایی است که توانسته رییس‌جمهور قبلی کشورش را به فضاقت بکشد و دروغ‌پردازی‌های سیستم حکومتی او را فاش کند و جایزه اسکار مستند را هم بگیرد؟!

اصلاً بیایید تصور کنیم که وضع به گونه‌ای می‌شد که مایکل مور، به‌رغم تمام گرفتاری‌هایی که برای آمدنش به تهران پیش کشیده و مطرح کرده است، می‌توانست به جشنواره سینما حقیقت بیاید! مثلاً جشنواره خود او که می‌گویند با این جشنواره هم‌زمان است به نحوی منفی می‌شد، یا اینکه (هرچند خیلی ظالمانه است و من و شما هم جدا نمی‌خواهیم چنین شود) به نحوی جلو فیلمبرداری‌اش از جنبش «اشغال وال‌استریت» را که این روزها در جریان است می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند به کارش ادامه دهد! مثلاً دوربینش را می‌گرفتند، خودش را بازداشت می‌کردند یا انواع و اقسام مجوزها را از او می‌خواستند، مجوز فیلمبرداری از این خیابان، مجوز عکاسی از آن ساختمان، مجوز صحبت با دربان بورس نیویورک، مجوز مصاحبه با رییس پلیس وال‌استریت و فلان و بهمان. نتیجتاً جناب مایکل مور به اجبار عطای مستند و مستندسازی از اعتراضات ضد وال‌استریت و سرمایه‌داری را به نقایش می‌بخشید و بیکاری را بر چنین مشقت و جان‌کنندگی ترجیح می‌داد. در چنین حالتی است که فکری به نظرش می‌رسد (یعنی ما خیال می‌کنیم که به‌نظرش می‌رسد) و یاد دعوتمانده چند ماه پیش جشنواره سینما حقیقت می‌افتد که گوشه میز کارش افتاده و به او چشک می‌زند. با خودش می‌گوید چه بهتر که از لج آنها هم که شده به جشنواره سینما حقیقت بیاید! و می‌آید. درست است که جشنواره شروع شده اما می‌آید و مقابل حیرت و خوشحالی زایدالوصف دعوت‌کنندگان و محترم‌ش، تجربیاتش از مشکلات مستندسازی سیاسی و اجتماعی آنجا را در مصاحبه‌ها و میزگردهای اینجا مطرح می‌کند. مثلاً می‌گوید که اگر حق انتقاد را از مستندسازان بگیرند دیگر مستندهای سیاسی و اجتماعی معنا نخواهد داشت. یا در جلسه گفت‌ووشود جشنواره در سینما فلسطین ناگهان به در و دیوار نگاه می‌کند و می‌گوید: اصولاً من باب مسوولیت‌های همگانی و نظارت‌های چند لایه اجتماعی، اگر با حسن ظن بیشتری با مستندسازان برخورد می‌شد، شاید از ترس دوربین آنها هم که شده، ظاهر/الصالح‌ها جرأت نمی‌کردند دست به زردی‌های عجیب و غریب بزنند و حیثیت و امنیت اقتصادی یک کشور و نظامی که آنها را «خودی» پنداشته زیر سوال ببرند و از این‌چور حرف‌ها! اما از این خیال‌پردازی‌ها که بگذریم، واقعاً دعوت‌کنندگان این مستندساز آمریکایی چه انتظاری داشتند و چه حرف‌هایی را می‌خواستند او بزند که مستندسازان خودمان نمی‌توانستند بزنند؟! مگر اینکه همان مثل معروف مرغ همسایه و غاز برایشان پیش آمده باشد که این را دیگر باید از خودشان پرسید.